

ترجمه - احمد احمدی

اثر مرحوم رشید یاسمی . نقل از کتاب « روح ایران »

شعر در عصر حاضر

هنگامیکه « انجمن مطالعات ایرانی (۱) » از من خواست که درباره « شعر فارسی در عصر حاضر » اطلاعاتی در معرض افکار عموم بگذارم دچار تردید بسیار شدم و نمی توانستم بیدرتنگ دعوت انجمن را بسمع قبول بپذیرم زیرا برای انجام این امر مدارک لازمی در دست نداشتم و نمی توانستم بحفاظت نام اعتماد کاملی داشته باشم .

با وجود این مشکلات و موانع سعی می کنم خصوصیات اصلی و مهم ادبیات معاصر ایران را درین مختصر از نظر خوانندگان عزیز بگذارم .

در مدت سی یا چهل سال اخیری که بر کشور ما گذشته ادبیات ما دستخوش تغییرات و تحولات شگرفی شده است که ما مختصری از آنها را درین مقال ذکر میکنم :

۱ - پیشرفت مطبوعات (روزنامه ها و مجلات) باعث توسعه انواع فنون ادبی از قبیل : شعر ، نآثر ، رومان شده است ولی نمی توانم درین مختصر جزا از توسعه و پیشرفت شعر که یکی از ارکان مهم ادبیات است برای شما سخن گویم .

شعر همیشه در ادبیات ما مقام اول را حائز بوده است و من نیز بدین مناسبت آنرا انتخاب کردم و بر انواع دیگر ادب ترجیح دادم .

طبیعت کشور ما نیز خود موجد و مولد شعر و شاعر است و اگر بگویم هر ایرانی شاعر است سخنی باغراق نگفته ام زیرا : مناظر دل انگیز ، اقیه های وسیع ، روشنی و صافی هوا ، تندی وحدت رنگهای طبیعی ، جذابیت مناظر و مریایا ، باد چنان بخشی که از کوهستانهای مرتفع می وزد ؛ همه اینها شاید عللی برای وجود و فراوانی شعر و شاعر در ایران باشند . شاید هیچ جای دنیا اینقدر شاعر وجود نداشته باشد . هر ایرانی جهان را از دریچه چشم شاعر نگاه می کند و در برابر هر یک از حالات و مقتضیات زندگی و موفقیت های آن عکس المملی شاعرانه از خود نشان میدهد .

نه تنها نویسندگان و شعرای حقیقی ، بلکه مردمان ساده ای که هرگز در عمر خود شعری نسروده اند نیز کاملاً تحت تأثیر جذابیت و لطف مناظر زیبای طبیعت قرار می گیرند . می توان گفت در هر فرد ایرانی ذوق و سلیقه فطری را بودیمت نهاده اند که بسک آن میتواند نظرات و لطائف شاعرانه را بخوبی درک کند . زبان روزانه مردم از استعارات و کنایات و تشبیهات زنده و جاندار و ترکیبات بلیغ و معنی داری پر است که در کشورهای دیگر صرفاً میتوان در محاورات ادبا و نویسندگان و با مردم دانشمند پیدا کرد .

در مکالمات مردم ایران نه تنها می توان با مثال و حکم فراوان برخورد بلکه این قوم اشعاری از شعراء بزرگ و جملات و کلمات قصاری از عرفا و بزرگان این مرز و بوم در گنجینه خاطر دارند و بمناسبت در مکالمات روزانه خود ذکر می کنند و این اطلاعات خود نشانی بارز از عمق فرهنگ و معرفت عمومی

مردم است. بازاری و صنعتگر ایرانی سخن بگوئید، درباره «زندگی» و «مسائل آن» بحث کنید. چند نمونه از تکررات و استنباطات وی کافی خواهد بود که شمارا در عالم اندیشه و خیال مستغرق کند و از اسرار نهانی برای شما چیزها باز گوید.

بدین طریق ملاحظه می شود که حکمت و دانش گذشتگان ما بصورت «ثروت معنوی مشترك» حلت ما در آمده است همچون داستانهای باستانی و معتقدات ملی Folklore (فولکلور) که زبانی از پدر پسر زنده منتقل میگردد و هر نسل آنرا بنسل آینده می سپارد.

باید دید چگونه این ثروت ملی اشاعه و انتشار یافته است؟ بی شك قدمت تمدن مایکی از علل می باشد؛ زیرا در طول قرنها و سالهای متمادی مردم این مرز و بوم سخنان عرفا و بزرگان و شعرا و دانشمندان خود را تکرار کرده اند بدین جهت بر لوح ضمیر آنها نقش بسته و هرگز دستخوش زوال و فنا نخواهد شد.

از طرف دیگر ملت ایران استعداد خاصی برای حفظ و تکرار و نگاهداری آنها دارد و این امانات قومی را بنسل آینده وا گذار می کند. در مدت بیش از هزار سال، تا آغاز قرن بیستم در جامعه ایرانی انقلاب و دگرگونی اساسی و عمقی وجود نداشته است از اینرو اوضاع اجتماعی ایران نیز دچار تغییرات شگرف و مهمی نشده و استقرار و دوام وضع اجتماعی در انواع فنون ادبی ایران بخوبی منعکس شده است. چون در موقعیتها و مقتضیات زندگی مردم ایران تفاوتهای محسوس و بارزی ایجاد نشده بود تکرار آنچه گذشتگان گفته بودند نیز امری طبیعی و ساده می نمود. سلسله سلاطینی که یکی پس از دیگری در ایران بحکومت میرسیدند موجب تغییرات و تبدیلات کوچک و ناچیزی در کشور می شدند. هرگز حکومت آنها توأم با تغییر شگرف و با انقلاب عمیقی نبود. رابطه ملت با دولت و شرایط اجتماعی همیشه یکسان بود. بنابراین محیط و اوضاع و شرایط حکومت و ملت و حالات روحی موجب عکس العملی همانند بازندگی تغییر ناپذیر و شرایط لایتنبری می گردید که در ایران دستخوش تحولات و تبدیلات شگرفی نشده بود. در واقع محیط اجتماعی و سیاسی غیر قابل تغییر موجب بروز آثار ادبی نسبتاً تغییرناپذیری میشد. برای بیان این عکس العملها و پیدایش آثار ادبی همان الفاظ و کنایات و استعارات قدیم با آنکه تغییری بکار میرفتند و بیان مقصود می گردند بدین جهت است که اشعار رودکی اولین شاعر بزرگ و عالیمقدار ما که در آغاز قرن دهم میلادی (قرن چهارم هجری) میزیسته است مانند اشعار شعراء معاصر و متأخر ما مقبول و مفهوم است و ایرانی از اشعار اولدت میرد - گاهی نیز اشعار رودکی را برای بیان منظور و مقصود گویاتر و سلیس تر و روشن تر می بیند.

زبان فارسی کهنه و فرسوده نشده است زیرا بدون هیچگونه زحمت و اشکالی در مدارس ما کتب ادبی قرون وسطی را میخوانند و میفهمند. بحقیقت کوشش و جدیت نویسندگان و شعراء ایران زبان فارسی را حیات و نیروئی بخشیده است که در کشورهای دیگر عالم بی سابقه است.

حال باید دید علت این که ایرانیان شعرا بر سایر انواع ادب ترجیح داده اند چیست؟

میتوان دلایل آنرا بترتیب زیر خلاصه کرد:

۱ - چون ایرانیان بحکم اسلام نمی توانستند بکیش «بت پرستی» بگروند و تمسایل پیدا کنند و دین اسلام آنها را از نقاشی و بیکسازگی منع میکرد از اینرو برای ارضاء ذوق هنرشان وسیله دیگری جز سخن منظوم و کلام موزون و آهنگدار و عبارات مسجع و مقفی نداشتند بدینجهت بشعر پیش از سایر انواع ادبی توجه نمودند.

۲ - متفکرین و رهبران ایرانی که قبل و یا بعد از اسلام زندگی میکرده‌اند و در طریق ارشاد مردم قدم بر میداشته‌اند مضامین ادبی و اخلاقی خود را بلباس شعر در آورده هموطنان را بطریق صواب رهبری میکرده‌اند. این قبیل گویندگان چون مضامین و دستوره‌های اخلاقی را در لباس شعر و نظم بهتر ممکن بود در اذهان و دل‌های مردم جایگزین کنند شعر را برتر ترجیح دادند.

۳ - بوسیله شعر بهتر میتوان اندیشه‌های مجرد را محسوس و مجسم کرد و آنها را در اذهان حتی در ذهن نادانترین مردم وارد کرد.

۴ - شعر بمتفکرین و روشن‌فکران زمان اجازه میداد که گستاخیا و نیشخندهای شدید و زننده خود را در پرده استعارات و کنایات مخفی دارند و افکار و اندیشه‌های بلند خود را در خلال آنها بدیگران کوشزد کنند، همچون مہجینانی که گوشه‌ای از ابرو بدشتاقان خود نشان میدهند و سپس آنرا با چادر می پوشانند.

استبداد بعضی از پادشاهان، تعصب برخی از ملاماها مانع میشدند که متفکرین بتوانند عمق اندیشه‌های تند خود را آشکارا بیان کنند، اما شعر پناهگاه مناسبی بود. شاعر در پناه کنایات و استعارات شعری می توانست افکار خود را تا حدی ابراز کند. چنانکه حافظ گفته:

گر مسلمانان از نیستی که حافظ دارد / آماگر از یس امروز بود فردائی

روحانی ناهای متعصب این سخن را کفر آمیز تلقی کردند و گفتند: حافظ معتقد بعماد و روز قیامت نبوده است زیرا اگر بروز رستاخیز که از امور حتمی و مسلم است اعتقاد داشت دیگر شعر خود را بوجه شرطی ادا نمیکرد از این بیت چنین مستفاد می شود که حافظ بروز معاد معتقد نبوده است. بدینجهت خواستند تکفیرش کنند. حافظ برای اینکه خود را تبرئه کند و از تکفیر برهد این بیت را قبل از آن ذکر کرد و این سخن کفر آمیز را بترسانی نسبت داد:

این حدیثم چه خوش آمد که سحر که می گفت / بر در میکند ای بادف و نی ترسانی

چون نقل سخن کفر آمیز کفر نیست از اینرو و حافظ با این حيله از اتهام تهمت زنان و تکفیر روحانیون متعصب نجات یافت.

۵ - در زمانیکه وسیله چاپ کتب وجود نداشت و نشر کتب علمی و ادبی مشکل مینمود محصلین برای اینکه مسائل علمی را باختصار فرا گیرند آنها را بنظم درمی آوردند و از نمره آن بهره‌ور میشدند از اینرو رساله‌های منظوم بسیاری در علوم فلسفه - نجوم - منطق و طب و غیره میتوان یافت که مورد استفاده طلاب علوم بوده است.

۶ - در دربار پادشاهان شعر وسیله تبلیغات بود و شعرا امر تبلیغ را بعهده داشتند. در تشریفات دربار و مجالس جشن و سرور شعرا هنرنمایی می کردند و برای بزرگداشت و مدح شاه اشعاری می سرودند، دشمنان شاه را قذح و ذم می کردند از این راه شاه بدخواهان خودش را منکوب و نیکخواهان و دوستانش را تشجیع و تشویق میکرد.

۷ - در دورانیکه اظهار عشق صریح جایز نبود اشعار عاشقانه وسیله‌ای برای بیان احساسات و تأثیرات عاشقانه بود. دیگران نیز دوست داشتند باشعار عاشقانه گوش دهند و از شنیدن اشعار تغزلی لذت بسیار برند از اینرو زبان عشق را اشعار عاشقانه قرار دادند.



در طول هزار سال بعد از رواج آئین اسلام در ایران زبان ادبی و ملی مامعجون و مخلوطی از

زبان فارسی و عربی بود که در آن شاهکارهای فناپذیر و گرانبهای از قبیل شاهنامه فردوسی، مثنوی جلال‌الدین رومی و دیوان اشعار شیوای سعدی و غزلیات لسان‌الغیب حافظ شیرازی بوجود آمد. این شعرای بزرگوار و گرانمایه زبان شعر را طوری پی‌ریزی کردند و بنیان آنرا بحدی استوار نهادند که جانشینان آنها نیز بناچار اندیشه‌های آنانرا اقتباس و روشهای گذشتگان را پیروی کردند. و حتی درین تقلید آفت‌دراهِ افراط بپیوندند که شعر و شاعری به تندی و تنزل گرائید و جنبه تصنع بخود گرفت. ادبیات ساختگی و متسنع دیگر آن رونق و جلوه آثار گذشتگان را ازدست داده بود. کم‌کم مردم از این تصنع و تقلید خسته شدند و درصدد برآمدند که در شعر فارسی تغییر و اصلاحی وارد کنند. نسیم اصلاحات و تغییرات سیاسی که در سالهای آخر قرن نوزدهم در صحنه ایران وزیده بود خود موجد پیدایش انقلاباتی فکری و معنوی درین کشور شد و نوید انقلاباتی در کلبه شون کشور مباد.

ادبیات نیز ترجمان ناراضی‌بختی خلق از فشار طبقات عالی، مملکت و رژیم حکومت و ظلم و اجحاف طبقه حاکمه شده بود. این انقلاب نیز مانند سایر انقلابات جهان با «رد و انکار» و «تخریب» آغاز شد بدین معنی که در مطبوعات کشور ادبیات کلاسیک بخصوص آنچه را مربوط بتوصیف یار و دیار بود بیاد استهزاء و تمسخر گرفتند.

توصیفی‌را که شاعر کلاسیک در اشعار و غزلیات از «یارش» میکرد مورد استهزاء و نیشخند شعراء متجدد می‌گردید؛ شاعران ابروی معشوقه‌را بکمان، بینی را بقلم، چشم‌ها را بیادامهای درشت، دهن را به پسته، فرورفتگی زنگدان را بچاه، قدش را بسرو و کمرش را در بار یکی بموی تشبیه می‌کردند. کم‌کم از انتقادات لفظی بمعنوی پرداختند تا آنجا که بر شعراء قدیم سخت حمله برده و آنها را استهزاء کردند چنانکه می‌گفتند: فردوسی مردی اغراق‌گو بوده و اشعارش مبالغه آمیز است. سعدی درویشی حادثه‌جو و حافظ نیز حامی و پشتیبان میخانه بوده است. بدین طریق بکدمه از جاه‌طلبان پر ادعا و روشنفکر که نسبت بشعر قدیم و ادبیات کهن بیخبر بودند نابخردانه قضاوت میکردند و در پی گرمی بازار بودند. در مقابل آنها عده‌ای از شعرای حقیقی و عالیقدر همچون ادیب‌الممالک که در سال ۱۹۱۸ جهان‌را بدرود گفت از نقطه نظر دیگر در پی اصلاح شعر و رفرفرم در ادبیات فارسی بودند. این شاعر که دیوانی بسبک شعراء کلاسیک دارد در یکی از قصائد وطنی خود از شعراء و نویسندگان آینده خواسته است که فکر و اندیشه خود را وقف خدمت بمیهن عزیز کنند و سایر موضوعات را از نظر صائب خود دور بدارند. (۱)

اماجوانان پرشور لزوم این انقلاب ادبی را بوجه دیگری ادراک می‌کردند. چون به پیشرفت دائمی معارف بشری معتقد بودند و تفوق و برتری اخلاف را بر اسلاف امری حتمی و اجتناب‌ناپذیر می‌شردند، از اینرو اصول و دستورهای قدما و سنن باستانی را متزلزل و پایه‌های اقتدار گذشتگان را سست کردند. فکر ترقی‌خواهی و ایمان به پیشرفت، جانشین احترام سنن و آداب باستانی شد. اندیشه ترقی و پیشرفت در نظر بعضی افراد بصورت اصل مسلم و لاینقییری درآمد.

این گروه «استقلال انتقاد» و «آزادی قضاوت» درباره کلیه مسائل هنری و حیاتی را بشدت هرچه تعامرات و تأیید می‌کردند. بویژه اصرار می‌کردند که باید با زمان خود پیشرفت کرد و در زمان حاضر زندگی کرد نه در گذشته. برای اثبات این مدعا گفتار مشهور حضرت امیر را که میفرمود، «ادبوا اولادکم لزمان غیر زمانکم لانهم خلقوا لزمان غیر زماننا» فرزندان را برای زمان آینده

(۱) رجوع شود بدیوان مرحوم ادیب‌الممالک، خطاب بشعراء و سخنوران. س ۲۸۵

تربیت کنید زیرا آنها برای زمان دیگری غیر از آنچه مادرانیم خلق شده‌اند. این دسته ترقیخواه مدعی بودند از اطاعت و تقلید کور کورانه ادبیات قدیم خسته شده‌اند و تشنهٔ ابتکار و تجدیدند - همه جا از ابتکار و ابداع سخن بیان می‌آوردند و نسبت به گذشته و تقلید از آن اظهار دلتنگی و نفرت می‌کردند. حال باید دید این اندیشه‌های نو از چه منبعی سرچشمه می‌گرفت؟ روابط ما با اروپا در قرون گذشته منحصر به مبادلهٔ مسیونرها و مأمورین سیاسی و تجاری بود از اینرو در روح ملت تأثیر وانعکاس همیتی نپخشیده بود. در قرن نوزدهم این روابط تشدید شد و دامنهٔ وسیع‌تری بخود گرفت. انقلاباتی که در اروپا مخصوصاً در فرانسه و انگلستان بوجود آمده بود باعث انتشار افکار آزادی بخش در میان مردمی که از رژیم حکومت مطلقه و استبداد خسته شده بودند گردید. ورزش نسیم آزادی درین کشورها باعث شد که مردم زجر دیده علیه «استبداد» قهرمانگی علم کنند.

شما بی شک سرانجام و نتیجهٔ این بحران را در نظر دارید!

تصویب قانون اساسی در سال ۱۹۰۷ عملی شد. این قانون در حقیقت منشور آزادی بود زیرا آزادی گفتار و مطبوعات و اجتماعات را تجویز کرد - از این موقع بیعد جنبشهایی که تا آنروز محرمانه و پنهانی انجام می‌شد از پرده برون افتاد و برملا شد. روابطی که ایران با فرنگ داشت و منحصر برفت و آمد تجار و سیاستمداران و سیاحان بود تعمیم پیدا کرد. همه کس می‌توانست زبانهای اروپایی را یاد بگیرد. ترجمه‌های بسیاری از آثار و شاهکارهای ادبی اروپا - مخصوصاً فرانسه - بدست مردم افتاد. درهای تازه‌ای بروی مردم ایران گشوده شد.

ترویج ترجمه‌های کتب اروپائی و تعمیم افکار نو مردم را از خواب غفلت بیدار کرد و روش افکار و عقاید آنها را عوض کرد - این تأثیر و نفوذ خیلی پیش‌تر از آن نفوذی بود که کتب علمی و فلسفی ما که اغلب بزبان عربی و یا فارسی مقلدی که از عربی مشکل‌تر مینمود در مردم کرده بود - زیرا کتب علمی و فلسفی ما مخصوص خواص بود و کسی را از عوام یارای استفاده از کتب علمی و فلسفی نبود. نویسندگان جوان تصور کردند که بناچار الغاء طرز حکومت قدیم موجب اضحلال ادبیات کلاسیک ایران خواهد شد، بنابراین باید همانگونه که بازارهای ما از اجناس و مصنوعات اروپائی مملو شده است شعر جدید نیز از اروپا وارد کنیم! و بازار سخن را بدانها آرایش دهیم و بیکیاره ادبیات قدیم خود را ترک کنیم! از این‌رو این گروه تندرو بنیان شعر قدیم را درهم ریختند - الفاظ معانی و آهنگها و اوزان و قوافی را درهم پاشیدند - تا آنکه معرفت ظاهری از شعر غربی بدست می‌آوردند ادعای سرودن شعر جدید می‌کردند - اشعاری می‌ساختند که هر چند از لحاظ ظاهر تازه‌گی داشت اما از نظر معنی کاملاً تقلیدی از قدما و گویندگان گذشتهٔ ایران بود. در واقع سعی می‌کردند که افکار قدیم را در قالبهای تازه‌ای بریزند. بحقیقت این متجددین و متفکرین ادبیات شعراء حقیقی و واقعی نبودند بلکه متذوقین پر ادعائی بودند که میخواستند بهر وسیله‌ای که امکان دارد خود را بشناسانند و شهرتی بکف آرند. اما شعراء حقیقی در کنار معر که نشسته بعباده جوانان ادبیات که هر ج و مرج و اغتشاشی در شعر وارد کرده بودند با اضطراب تمام می‌نگریستند. هر کس می‌توانست درین صحنه پر حادثه چند شعری ردیف کند مؤسس مکتبی ادبی میشد و اشعار سابقین و آثار اسلاف را بدون اینکه اثر تازه و باارزشی بجای آنان بیاورد آنها را بیرحمانه محکوم بقنا و طرد می‌دانست. ذکر یک تجربهٔ شخصی درین مقام بمن اجازه خواهد داد که این تحول فکری را چنانکه شاید بویاید برای خوانندگان روشن سازم. برای انجام این منظور داستان جنبشی ادبی را که من شخصاً در آن سهم بوده‌ام برای شما خوانندهٔ عزیز نقل می‌کنم!

ماچندتن همدرس و همکار بودیم که در مواقع معین در محفلی خالی از اقبال جمع می آمدیم و از هرج و مرج و بی نظمی که در ادبیات کشور عزیزمان حاصل آمده بود سخن می گفتیم و تنفر و دل‌تنگی خودمان را نسبت بآن اوضاع نابسامان ابراز می کردیم - عاقبت مصمم شدیم یک «مجمع ادبی» تأسیس کنیم تا بتوانیم جنبه‌های پسندیدهٔ نهضت ادبی و اصلاح وضع ادبیات را تأیید و تشویق کرده با جنبه‌های زشت و ناپسند آن مبارزه کنیم و عواقب و خیم آنرا بدیگران بشمائیم .

مجمع ادبی ما در سال ۱۹۱۶ میلادی تأسیس شد و نام **جرگه دانشجویی** بر خود نهاد . اعضاء این انجمن همه جوانان بی تجربه‌ای بودند، از اینرو برای اینکه انجمن قوام و دوامی داشته باشد بسرپرستی مردان مسن و باتجربه‌ای نیازمند بود . درین هنگام ، ملک‌الشعراء بهار ، که شاعر بنامی بود در محفل ما وارد شد و طبیعتاً سمت سرپرستی و رهبری را به عهده گرفت .

نام انجمن نیز به « دانشکده » تغییر یافت . مجله‌ای بهمین نام نیز منتشر کردیم که مورد پسند همگان واقع شد و در صفحات آن می‌توان استقبالی که از انجمن و مجلهٔ ما کردند بخوبی ملاحظه کرد . درین جا خلاصهٔ چند مقاله‌را که بعنوان دفاع از ادبیات واقعی ایران آنروز نگاشته آمده است ذکر می‌کنم ؛

۱ - بدون شك ادبیات ما در سه یا چهار قرن اخیر دستخوش تزلزل شده و بر اثر افراط در تقلید از رونق و اهمیت سابق افتاده بود - شعراء مادبگر جرأت نداشتند جهان را با چشمان خود بنگرند بلکه سعی می‌کردند تشبیهات و استعارات گذشتگان را در خلال اشعار خود وارد کنند بدون اینکه متوجه تناسب آن با موضوع باشند، خواه ناخواه این چنین شعری جنبهٔ تصنع بخود می‌گرفت ، بنابراین لازم بود که از این تقلید کور کورانه که حیثیت ادبیات را بر باد میداد دست بردارند . مولانا جلال‌الدین رومی ساها قبل درین باره گفته است :

خلق را تقلیدشان بر باد داد
ای دو صد لغت بر این تقلید باد

۲ - بعضی از اصول و قواعد شعر اروپائی را در شعر فارسی نیز میتوان وارد کرد اما نباید درین کار افراطی روا داشت زیرا این اصول بسیار اندک اند .

۳ - هر تقلید ظاهری و یا معنوی که از شعر عربی می‌شود باید مبتنی بر بصیرت کامل و تشخیص صحیح باشد .

چگونه افرادی که خود بای بند تقلید کور کورانه‌اند و ندانسته و چشم بسته تسلیم عقاید دیگران میشوند از تقلید انتقاد میکنند ؟

هیچیک از آثار متجددین ادبیات ما درخور این نیست که در شمار موارث ادبی ما درآید .

تجددخواهان ادبی فی‌المثل سعی کرده‌اند که بجای اوزان قدیم ما وزن ۱۲ سیلابی Alexandrin را معمول دارند . آیا این عمل حاکی از اعمال قهر و خیانت نسبت بناموس زبان نیست ؟ و آیا ما از لحاظ اوزان شعر فارسی اینقدر نیازمندیم که بخواییم وزن شعری را بدون بصیرت کامل از دیگران بگیریم ؟ آیا تعداد بیشماری اوزان شعر فارسی نداریم ؟ و اما قافیه که ادعا می‌کنند باید بنام آزادی منسوخ شود ، از نظر موزیک شعر لازم نیست ؟

۴ - از لحاظ معنی ادباء با اصطلاح متجدد مدعی هستند که موضوعات و مضامین تازه‌ای را برای شعر پیدا کرده‌اند - بدون شك نمی‌توان بیکباره از کلیهٔ موضوعاتی که درخور و شایستهٔ تحریک ذوق شاعرانه و موجب هیجان‌ات هنری هستند چشم پوشید و آنها را از صحنهٔ هنر طرد کرد . از طرف دیگر مسلماً تجدد شعر درین نیست که اشعاری درباراً تومبیل بسرائیم و این مر کب آهنین را وصف و توصیف کنیم و یا مسائل فیزیکی و شیمیائی و یا حقوقی را برشتهٔ نظم آوریم و یا تجدید عبارت از این نیست که

فقط قطعه شعری را از کلمات و کنایات اروپائی پر کنیم و این عمل را تجدید ادبی بنامیم، بلکه باید سعی بسیار در انتخاب موضوع بعمل آورد و سپس اندیشه‌های متناسب با شعر را پیدا کرد و با در نظر گرفتن سبک واقع بینی (Lamethode Réalisme) که از یوپیان در آن روش مهارت و تبحر کاملی دارند موضوع مورد بحث را تشریح و توصیف کرد.

۵ - باید این فکر را پذیرفت که بطور کلی شعر، بخصوص شعر فارسی، از موسیقی منفک نیست و کلمات تنها نشانه ساده‌ای از معانی و اندیشه‌ها نیستند بلکه از احاطه آهنگ و صدا نیز دارای ارزش‌اند. همین خاصیت است که بشاعر اجازه می‌دهد که بطور مبهم روابط مرموز و اسرار آمیزی که بین روح ما و اشیاء و بین خود اشیاء وجود دارد برای ما تبیین و توصیف نماید.

بطور کلی میتوان ایده آل دانشکده را در این جمله خلاصه کرد،

اندیشه‌های جدید را باید در قالب‌های شعر قدیم ریخت، یا عبارت دیگر بشعر قدیم باید معانی تازه‌ای بخشید. در اینجا می‌توان شعر معروف شاعر فرانسوی «آندره شنیه (۱)» را شعار خود قرار داد و گفت: با افکار جدید اشعار قدیم بسازیم.

برای پیشرفت این ایده آل شعراء فارسی زبان بسیاری با ما شرکت جستند. من، بنوبه خود برای اینکه بدین ایده آل جنبه واقعیت‌بدهم مجموعه‌ای از اشعارم را ۱۳ سال قبل در تهران منتشر کردم. این مجمع ادبی باریگر نامش را تغییر داد و بصورت «انجمن ادبی ایران» درآمد. و از ادبای نامداوی همچون «افسر» و «سمعی» کمک خواست، وجود این دو شاعر گرانمایه باعث شد که عدّه زیادی از ادبا و شعراء دیگر نیز وارد مجمع ادبی ما شوند، اما «انجمن ادبی ایران» در طرز عمل خود از «انجمن دانشکده» بعراست محافظه کارتر بود.

چهارده سال قبل دانشگاه تهران از اجتماع چندین مدرسه عالی تحت سرپرستی و تعلیمات هیئتی از معلمین ایران بوجود آمد. دانشگاه تهران تدریس رشته‌های علمی و فنی را با استادانی مجرب و اگذار کرد. ادبیات فارسی نیز در دانشگاه مورد غفلت و فراموشی واقع نشد بلکه دانشکده ادبیات در راه تعلیم فنون ادبی و تعمیم تعلیمات سیستماتیک سعی بلیغ نمود و بسیاری از نکات مبهم و گوشه‌های تاریک که در گذشته فقط بر متخصصین ادبیات معلوم بود روشن و آشکارا گردید. اکنون بر اثر سعی رئیس دانشگاه تهران، جناب آقای دکتر علی‌اکبر سیاسی، هر سال یکمده از جوانان دانشمند و ادب دوست که آشنا بروشهای ادبی هستند از دانشگاه خارج می‌شوند.

در دانشکده ادبیات علاوه بر تعلیم ادبیات زبان فارسی ادبیات اروپائی مخصوصاً (فرانسه و وانگلیسی) نیز تدریس می‌کنند و آثار ادبی این کشورها همیشه در دسترس دانشجویان است. بدین جهت دانشجویان ایرانی نظریات عمیق و اطلاعات وسیعی خیلی پیش از آنچه پیشینیان و پیشروان انقلاب ایران نسبت بادبیات داشتند پیدا می‌کنند. اکنون که مرحله تحریک و انکار و منفی بافی جنس انقلابی سیری شد وقت آنست که بترمیم خرابیها و اصلاح مفاسد بپردازیم. شعراء جوان که بادبیات ملی و ادبیات عربی آشنائی دارند و از ادبیات اروپائی نیز بهره کافی برده‌اند دارای تصورات و اندیشه‌های مبتکرانه‌ای هستند و بر فنون ادب و طرز بیان منظور تسلط بیشتری دارند. امروز همه ادب دوستان این اصل ثابت شعراء بزرگ را از نظر دور نمی‌دارند.

نظم فقط لباس شعراست - تغییر علم شعر سازی مستلزم تغییر شعر نیست - تغییرانی که در شعر

حاصل میشود ناشی از تجدد و تغییر سرچشمه‌های داخلی و یا خارجی الهام و یا حالات روحی و یا شرایط خارجی است .

يك تغییر ناچیز در تعلیم و تربیت و یا آداب و رسوم و بازووش و اوضاع حیات و یاد گرگونی در مناظر و مرایا موجب تغییر و تبدیل عمیق تفکرات شاعرانه میشود - اما این تغییر و تبدیل نمی‌تواند فوری و آنی باشد .

انطباق با آداب و رسوم دیگران و اقتباس طرز زندگی خارجیها مخصوصاً برای افرادی که با آداب و رفتار اروپائیها بزرگ شده اند کاری بسیار سهل و آسان است . بهمین ترتیب اقتباس معلومات علمی و روشهای فنی و بالاخره آنچه مربوط با استعدادات ادراکی و هوشی قومی است چندان امر مشکلی نیست، اما در مورد آنچه مربوط بجنبه‌های حسی و ذوقی و زیباشناسی است نمی‌توان در آن تغییری حاصل کرد و آنها را با ذوق و سلیقه خود متناسب نمود مگر آنکه انسان روح خود را تغییر دهد ، همانطور که در قرآن مجید آمده : ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتغیروا ما بانفسهم .

وراثت و اقلیم و آب و هوا و موقعیت های تاریخی و سنن ملی و معتقدات مذهبی روحیات ما را مشخص و از یکدیگر متمایز ساخته‌اند و هر قوم و ملتی را بنحوی تحت تأثیر خود قرار داده اند . باید قلمرو روح را از حدود استمدادات عقلی و ادراکی جدا کرد زیرا که همان اندازه که اقتباس مظاهر و محصولات فکری و عقلی از يك قوم ساده است ، گرفتن و تغییر دادن مظاهر احساسی و روحی امری بسیار دشوار است . فرانسویها درین باره سخن معروفی دارند و میگویند :

Rendez à César ce qui est à César et à Dieu ce qui est à Dieu

این تفکرات جوانانی را که مفتون صنعت اروپائی شده‌اند بیدار کرده و حس تدنی خواهی که آنها را محکوم به تقلید می‌کرد محو و زایل کرده است . اما نباید تصور کرد که جوانان روشنفکر از عشقی که بادیات غربی مخصوصاً بادیات درخشان فرانسه دارند انصراف حاصل کرده‌اند .

خیر ، این عشق جنبه روشن‌بین‌تر و آگاه‌تر و متنوع‌تری بخود گرفته‌است . جوانان اکنون بهتر ارزش شاهکار های هنری مغرب زمین را می‌شناسند ، آثار هنری غرب را همچون گل‌های غیر بومی می‌انگارند که با محیط کشورشان انطباق حاصل کرده است بطوریکه اگر آنها را بگلخانه منتقل کنند پژمرده خواهند شد - این شاهکار های ادبی هستند که بایستی بدون اینکه بخواهیم از آنها تقلید کورکورانه کنیم باید از آنها الهام بخواهیم و بالنتیجه ادبیات خود را غنی‌تر و متنوع‌تر کنیم .

(پایان)



پس از ختم این مقال مرحوم رشید یاسمی اشعاری از شعراء معاصر را بعنوان نمونه آورده و آنها را بطریق شیوا و دلپسندی بزبان فرانسه ترجمه کرده است : شعرائی که مرحوم رشید یاسمی نمونه ای از اشعار آنها را نقل می‌کند عبارتند از : مرحوم ملک الشعراء بهار - رشید یاسمی - سعید نفیسی - دکتر رضا زاده شفق - دکتر پرویز ناتل خانلری - دکتر رعیدی - ایرج - یزمان و چندتن دیگر از گویندگان متأخر و معاصر .

پیرچند - احمد احمدی